

مكتبة جامعة القاهرة

لغز
٤٠١٤

٤٥٠

٨٢٩

١٨

مكتبة جامعة القاهرة

ح
٢٢٢٩



٤٥٠
مكتبة جامعة القاهرة
عبد الحميد غنيم



بسم الله الرحمن الرحيم سر و چهره از کلام قدیم
اگر نه در بسم الله بودی تاج عنوانها
نمکشی تا قیامت از خط شیراز و لوانها
و می کشی شایسته
مثل علی آید بحد
هر که می کشد از زمین دور
و صد و بیست و یک کوب
گفتوی که خودی تو بی یکیش
خواب یک خواب است نه بخوابش
نمک چو غنای تو بی خاتم تو
خود بر سرش بکشد خود را و تو
در آن خدا خدا باشند
لکن خدا خدا باشند
چون که بی زلفی سیرا کنند
نوعی بابی بی در جانش
چون به بیکی می کشی
موسی و فرعون در آن
جای
افق الله
خود العالی
اوست و صورت آید
از دست رسک ملک
لا اله الا الله
و می کشی شایسته
مثل علی آید بحد
هر که می کشد از زمین دور
و صد و بیست و یک کوب
گفتوی که خودی تو بی یکیش
خواب یک خواب است نه بخوابش
نمک چو غنای تو بی خاتم تو
خود بر سرش بکشد خود را و تو

باز آنکه اصدای نو و اصدای کز
بود جز اختلاف هم و کز
رنگ و صورت و جای کز
درد و نشو و نما و خلق
از غمت راد و غمت بی
جانی تو و غمت و غمت
حاجی به کعبه و طالب به
او خانه می جوید و ز غمت
که بگفت به هر که سبک
بگو که در بسم
سر و چهره از کلام قدیم
اگر نه در بسم الله بودی تاج عنوانها
نمکشی تا قیامت از خط شیراز و لوانها
و می کشی شایسته
مثل علی آید بحد
هر که می کشد از زمین دور
و صد و بیست و یک کوب
گفتوی که خودی تو بی یکیش
خواب یک خواب است نه بخوابش
نمک چو غنای تو بی خاتم تو
خود بر سرش بکشد خود را و تو
در آن خدا خدا باشند
لکن خدا خدا باشند
چون که بی زلفی سیرا کنند
نوعی بابی بی در جانش
چون به بیکی می کشی
موسی و فرعون در آن
جای
افق الله
خود العالی
اوست و صورت آید
از دست رسک ملک
لا اله الا الله
و می کشی شایسته
مثل علی آید بحد
هر که می کشد از زمین دور
و صد و بیست و یک کوب
گفتوی که خودی تو بی یکیش
خواب یک خواب است نه بخوابش
نمک چو غنای تو بی خاتم تو
خود بر سرش بکشد خود را و تو

[illegible]

در مصیبت آل رسول علیه السلام

بسم الله الرحمن الرحیم

لما لم یبق فی مصیبتهم
لو کان رخصاً حب آل محمد
فلیشهد الثقلان انی رخص

کلام حضرت علی و السلام
ابو جعفر عن وکیل الا و ان دارک
و بحسب عن سرور الله اشک

مؤمن من نعم خدا شناس
و رخصاً بود و باید و سر
چون بود عشق صادقان
کی یکدست رخصان هم
این رخصت حضرت علی
بسم و عرف اسرار
رضای دوست حقان
رضای رخصت بر کوی

دوستدار سون آل هم
دشمن رخصت خصال هم

چو سون کان الی این
رخصت از دهان این

چو سونان نعمت را بکن
رخصت در عشق حقان

اما سون احمد سون الفهم
کن منیر لافان الفهم
ست عشق صادقان هم
لا یجاذون لونه الله

بسم الله الرحمن الرحیم

بسم الله الرحمن الرحیم

اصحابی کالنجوم باقیم افتدیم استندیم

علی ز نظم بیان منور
بابی را جبار هم مطلع

[illegible][illegible]

اوصاف ملوک

سلطان سلاطین جهان باسط باطن و امان جمشید شری مهر و
کیوان خشم و کین بهرام مرغ خند و آهنگ ارای خورشید غلام فیروز جنگ
خسرو نایب بزم فریدون عطر و عرم و حرم سلیمان ماه رایت و علم افراسیاب
ستاره خدم و خشم کاوس کون بهرام کاوس کیوکرز بزم کاوس خورشید جمال
و جمشید فلک ماس آئینه جمال فرخنده مقال فاحکم بین الناس نقد و وقت شمشیر
و نتیجه قرآن اسلاف منظر شریف و رات لطایف جعلناکم خلافت فی الارض
وارث ملک سلیمان حارس سیط جهان باطلون و العرش مهتمه اسرار و
وجهان بانی محیی آثار عدالت و نشر وانی خورشید عالم مکارم و احسان بی نهایت
سلطان سکندر رایت و ارادایت مفضل انواع نعم و عطایا معین کافه رعایا و رعا

جوای خنده دان کجاست
 بیک نیکویش کجاست
 فطرتش است دوزان کجاست
 کی دوزان است آید کجاست
 چو کار ملک انظم نام
 بیک کتب اقبی
 رون ملک کثافت انظم نام
 کوکلت کو با انون انظم نام
 این شاه جهان کا جمع
 کرای اوین انظم نام

دعوت
 است و این ملک بجا نبوده
 منین کاران اندر کجاست
 انیس ملک و اخراج
 جیب عظم التکلیف
 منون اندر انظم نام
 شش حقوق انظم نام

القاب وزرای عظم

دستور دگر مشرفتم ناظم نظام عالم مدبر امور جمهور اقم رافع اعلام العدل و انصاف
 ارفع غلام انظم نام و اهداف آصف العهد و الزمان ماسط الانبوالامان بهر
 التطننة القاهرة ناظر الحکامة الباهرة مظهر کلمة الله العلیا المحفوظ بصرفه
 الملك الاعلی حضرت فلان پاشا یسره الله ما یث

دگر

جناب وزارت کتب صدارت انصاب دولت انتساب سعادت کتب و اقطر
 عقد الدولة الابدیه رابطة عقد الدولة السردیه قائد جیوش الاسلام صاحب العز
 والاحترام المصادر الضممام ضرغام ملک انتقام آصف زمان عاذا سئل ایان
 مظهر عوطف الله تعالی مصدر الطاف لا یتثنی الغازی فی سبیل الله المجاهد
 الاله قائم مقام سلط سر عسکری مرتبت وزیر اعظم فلان پاشا

آیت کریمه
مولای سنوی الذین یعلمون
العلماء و رتبة الانبياء
صدرا ائمتی کا نبیاء ہی اسرائیل
زکریا غایت عظیم
برکت آیت غایت نفوس
چو حاجت دلت بکشد
ز غیب در تو آشکارا
عقل کل پیش او بویزد
حکمت صریح را
مدارست و دانسته در فوج حکم
ستادار علوم و فواید
عقل و انقل و فواید
که در همه جو کجا بکشد
علم بنده حقین اسلام
خارج کرده همه بعلم
هر ملک تو در علم شکست
چنانکه لغت را و در ادبی
جو اسرار بفتند و عدت
بزرگ است بشتن اگر در آید

او صفای علم

سپه سالان العلماء اعظم بر بیان الفضلاء الکرام
آیت العلم المبین العالم الفاضل الربانی
و البحر الماسر کاشف اسرار التسلکات الدینیة بفکره الثاقب
برایه الصفای ناصب رایات العوارف و اصل غایات المعارف العلم الشیخ
و الرکن الکرام

دیگر

اعلم العلماء المتبحرین افضل الفضلاء المورثین
و استنه الی سید العزائم مفتح کثر الحقائق مصباح صدق القلوب
الحکیم و الموالی خلاصة الافاضل و العوالی صدر الشریعة المحمدی
قدوة قضاء العدل عمدة الولاية الخیر مولانا و سیدنا علما

الشیخ فی قومه کالبنی فی امته
کر چه الشیخ کالبنی گفتند
کالبنی نیست شیخ امیرت

فدحت حجاب الذل طاقه
افضا هم بر دار الفقر
جله

فقط
حق عباد الله را بدو خیر
ترک دنیا بیایست

ملم الساطین فی احلام سنه
جود علی الفلک الخضر
از بیا

ترک دنیا چون ترش افکار
ملک عشق را بهر طبع

تاج دارای شهاب کای
سحاب غنیمت کای

او صدف مشایخ

غواص بحر طایف مستغرق در بای حقیقت معکف طایفه مجرب
پیونده تقوی عارف روز علم لدن سر دفتر گروه اسل سخن
قطب فلک ارشاد صدر دین محفل ارماد

و ما خلقنا الجن و الانس الا ليعبدون
ابن خال العلم
ما نيك من محبوب
نکاه و مرض و اصطلاحات
دارت و استاذ و طول
منه و نیک بود و اگر نه
زیف و یخ و اوست و است
منه و بکل اند و چه
زمان تان از نور و زیاده
لا یکنان
او قوس که چه که بزرگ و زیاده
او قوس که چه که بزرگ و زیاده
اهل علم و غنی و لو غنی و غنی
جاسر و غنی و غنی و غنی

طلب العلم فوفیه علی نفس مسلم
حدیث
العلم علان علم الابدان
ثم علم الادیان
که بی علم که بی علم
که از نیک و از نیک
لا و ما رسته الفتنه
انما العلم صنف جمه
فقد اتم کل صنف
که بقیه کل صنف
که بقیه کل صنف
لازم و انان غنی و غنی
و غنی و غنی و غنی

قال عاکرم الله
نظم قولم الخط یا ذانادب
وما الخط الا زینة المادب
فانکنت ذامال محب
وانکنت مخلا فافضل مکب
قال عاکرم الله
نظم قولم الخط یا ذانادب
وما الخط الا زینة المادب
فانکنت ذامال محب
وانکنت مخلا فافضل مکب

نکاتی که در خط و خط
بگو با خطی که هست و خط
نسخ زیاده و غنی که
که شد و غنی که
نسخ و غنی که
نسخ و غنی که

ما لیس الذی مالک من
للمنفقین فی الشرط
اما و او من اهو فی الشرط
بشعر طاعه و البید و غنی

السفحى من جوارقته وانار فيقه

كالبخريز للنفوس
جودا رقيب للعباد
مواجيز من ابي القاسم
فخمة المودف والبر

سبحان الله وبحمده
سبحان الله وبحمده
سبحان الله وبحمده
سبحان الله وبحمده

قال بعض الحكماء
تسبها على ان احدها لا ينفع
الاخر من سائر الالبام
الواغى الاضها
في الاخلا

حكى ان شاعر دخل على يحيى بن خالد البرمكى وانش

سألت اللهى هل انت خير فقال لا

ولكننى عبد يحيى بن خالد

فقلت شرار قال لا بل ورائته

توارثنى عن والد يعبد الله

فامر ان يرفع له بكل حرف الف درهم مكان المجموع تسعة
وثمانية الف درهم

من آنم که در سبزه طبعی نرسد
نشینان بایستد آداب
که این مردان دیگرند
که سبزه بر صدف نرسد
روزگین و نهج که در آن
پشت بر جان در جهان گردند

در ریاضه منها الولاءه بر خیزد
 نه نشسته منها العاده بگوید
 ای عالی نفس مطلع انوارین
 ذات فرخ انش منظر الطاف
 از نور تابان
 عودهای دوازده کسرت
 جهان پر داده شد از چوین
 خورشیدان دهم نهایی
 چنان شد که فرخ اندر آفتاب
 بران رستخود هم
 خورشیدان بود و باران
 بجز این او را چنان که آنی است
 بوش نشود در کمالت با کبر
 فزون
 نه نشسته از یکدیگر
 بسیار از یکدیگر
 بنی خورشیدان
 بهم فرخ وایت بود
 کردی جوانان ز غم آری
 همه غم ازین شاد و باری
 ممدابل شاد و باری
 ممدایی افروز با هم
 و این خبر که یکدیگر
 مکرده چون یکدیگر
 و این خبر که یکدیگر
 بوم جوانی و چو چیده مار
 فزون
 نه نشسته از یکدیگر
 بسیار از یکدیگر
 بنی خورشیدان
 بهم فرخ وایت بود
 کردی جوانان ز غم آری
 همه غم ازین شاد و باری
 ممدابل شاد و باری
 ممدایی افروز با هم
 و این خبر که یکدیگر
 مکرده چون یکدیگر
 و این خبر که یکدیگر
 بوم جوانی و چو چیده مار

اما این القاء اما این القاء
 اما این القاء اما این القاء

از تیرج
خوش طایان و دم کز به
چنان شد که فرج اندر کز به
بجا نوزد یک موی کز
نمان کشت در موی کز
ز و بوی کز و موی کز
نفس و مجاز کز

نزد و کز
از شکر کز
یکی نوزد و کز
بزر و کز

انوکی
 سکت جان از کدو درستم اوید
 اگر شش باشد پشت خشم خفته
 کند لطف و نیک عالمی بهما
 نشان باز بنید از چو چهره
 خنجر خنجر خنجر خنجر
 طبع او باشد منتضی از چو
 کام او در یافت منور از چو
 کبریا نیک و برتر از منبر
 بکبریا نیک و برتر از منبر
 با کبریا نیک و برتر از منبر
 با کبریا نیک و برتر از منبر

سحر
 زنجیر فطرت او احسن
 زنده زنده نیست از عجب
 بخت حسن موضع جان آفرین
 بجز در شب از زده و من
 زنده که چایست از چادر
 پنج گفت که تو را
 ای زبانی مرغ دل افروز
 سبب جوید که خاتم
 بخت حسن تو بخت عجب
 عشق از زلفان دور و دیر

معلوم اوله که ذات محبوبه اعفاسی بسجده بر سر نه اطلاق اولنه جابر در مشایخ اعصاب بر علیه قندیل
 کلی جزاک صفتی اید توصیف قبیلند اولور یا خود مجموع ذائقه لذت بولند غیر اعصاب بر علیه قندیل
 اولنه روادر محبوبه اوصاف مختلفه اید توصیف اولنفده بودید بجز ابکی و جعدن غنچه لایحه
 نه کم خودجو دیگر - قندوبات و سکر و بادام و حلزور در سب و به دهن کل و مانع و بهار
 و کمال بن غمات دیگر - تویی سبیل سر و شیرین کوسن کل و غیره و خود و سکر و بهار
 و محبوبی امور محسوسه و عقوله ذره و بچه نه تشبیه تشن در اما جعدن غنچه و زمانه
 تشبیه ایند کلید بر که خودجو دیگر - اگر نه عمر منی رسم بویابی جیت و کوزمانه تشن
 مهربانی کو و کمال جعدن دیگر - میان کریمه نارنج در دل گذر انیسر که نتوان بگذرانید
 بنی عمر شیرین

من عشق و غمف و کرم و ماتت شهید
من مات من الموت فقد شهید

قال ابو علی

من لم یعشق بوجه یهی و صوت یهی
فموتاه المراج بحتاج الی العکای

سببی

عشق ایند است لایزالی
از شکست بود غیر خالی
عشق در سون قوم جایز نیست
آب کور خیم به جلورق با ده اولر
عشق ایند است لایزالی
از شکست بود غیر خالی
عشق در سون قوم جایز نیست
آب کور خیم به جلورق با ده اولر
عشق ایند است لایزالی
از شکست بود غیر خالی
عشق در سون قوم جایز نیست
آب کور خیم به جلورق با ده اولر

آه به عشق و حاله
احزن فقیه محاربه
ما نظر العبد الی غیرکم
و آیت
انتم ایتم

1929

زلف که جوایز معنی بنام میبرد
 دانی بپوش نیست بچشم میبرد
 چون دیده که در نظر تو هرگز
 دشمنی نشود و بر کوه و دریا
 آن زلف که بر رخ آن منعم
 آویخته بی جنبش و صورت تمام
 وان از رو بین کشش که چشم
 سر سبز آورده و قد را پدید
 معالی
 زلف که عارضه کند تو را چنین
 سواد شهر و مدح و پای
 بود و سواد شهر و مدح و پای
 بهیچ
 و برید صبا به کاظمی و انکساری
 باشند چو زلفی از انکساری

جابر
 قد زلف را اگر بنده
 که تو غیب جابر بنی
 بخود آن چنین نوبت
 که الف لام که بهر غیب
 فوری
 استخوان هر طوطی که ایچا
 گنبد که خط و زلف دل جوار
 نور
 دل طفلی بنام عقیل الهی
 غنیمت آتی ساند که با عقیل
 اولیای که تو تو را قرار
 مقبول بود و قرار معنی عالم

که هیچ
 و در این زلف نکند ماه
 زین غنیمت جان من که تو
 گفت که زلف می گفتم
 آن رشته غنیمت که تو گفتم

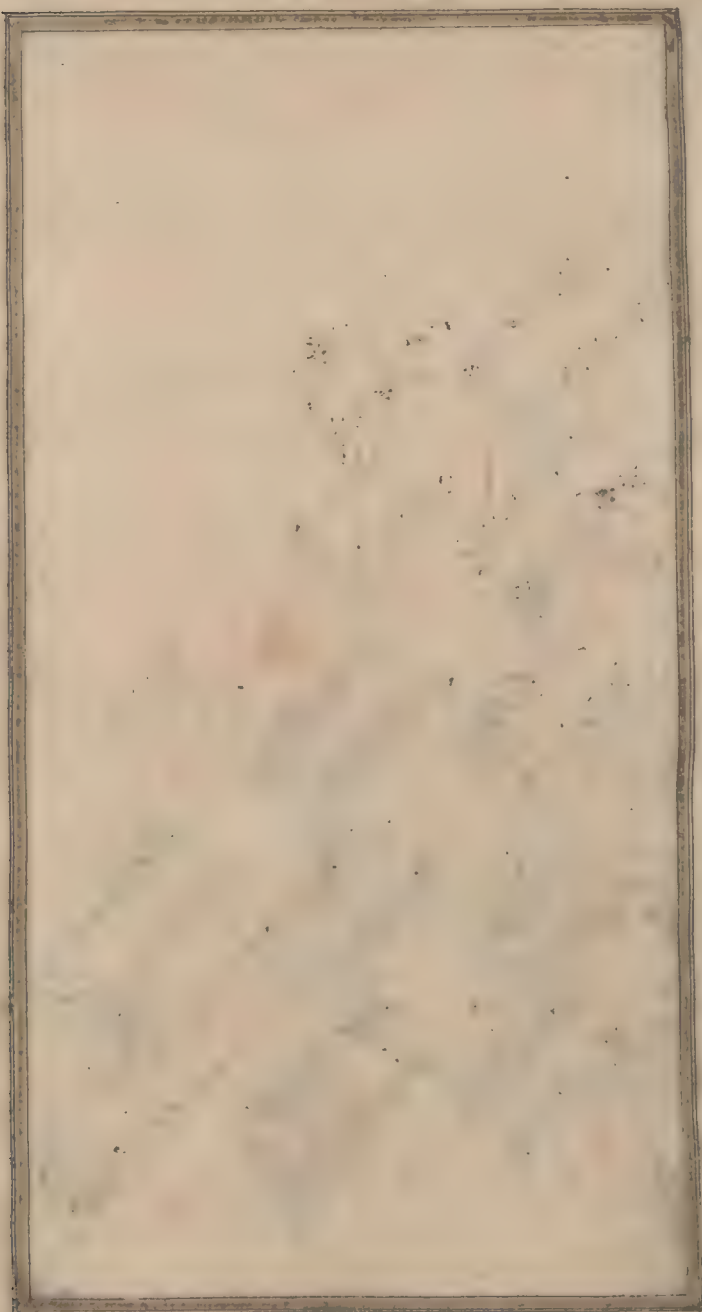
دی شب بتازد زلف خود بر رخسار
 قانع
 کسوی نو عمارت خط مورق زار
 چار نوبه مورق آیدین
 زلف صدفی نام چشمت بدین
 شایسته بر رخسار زرد بید

سوره فاتحه در نماز هر که بخواند
 قل مولود خداوند و بجا آید
 و علم از لایق تو و القیلم بخت
 نظر در تو آفتاب و انجم
 هستان خشت در دست
 بهشتی بر سر درواست
 خط و سبزه از لایق در دست
 رخ تو لاله بر سر درواست
 حال خجسته
 مطلع انوار خست آن رخ خجسته
 کشف می بینم قدوس خجسته
 بکده تو بیدان و عمر عارض خجسته
 بکسرتی بکسرتی
 دو عارض زبده و دوزخ لایق
 عقیقین لبان و بوی زین
 سوره فاتحه در نماز هر که بخواند
 قل مولود خداوند و بجا آید
 و علم از لایق تو و القیلم بخت
 نظر در تو آفتاب و انجم
 هستان خشت در دست
 بهشتی بر سر درواست
 خط و سبزه از لایق در دست
 رخ تو لاله بر سر درواست

معلی
 در وصف کبریا
 و بر روی اثر رحمت
 غیبی
 رخ یار او ز دل ما بچه
 جگر
 که از آینه در آینه
 باز
 بافتن سیر و شمشیر
 رخسار
 سالار بین اکا
 مجنون
 چو بیل طغیان
 زان حال
 سر غار یفراسند
 یار کبر

معلوم اوله که عربی لغته **وجه** **دخا** یوزدر **و** **قد** بجقدر و **علقت** کوزل و **بویک** یوزدر
 و **صفحه** یوزک بر یابنیدر و عارض یوزک یکی یابنیدر و **عذار** قولن جانبی در و غره
 یوزک آغندر و **منظر** و **آزات** فتح بیم بیله یوزک مقابله دن کوزد و **قن** بریدر
 و **وجه** **حسن** و **جیل** و **سیم** یوزک کوزلی و **آق** رنگ و اولابنیدر و **آدم** و **آسم**
فره یا **غور** و **ازهر** **قل** و **آق** یوزدر و **عجم** لغته یوزدن **سکر** لغته **بغیر** اولوز
 اصل **ویل** دیدار **دیر** و اصل **خراسان** **چهره** **دیر** و اصل **خساره** **دیر**
 و عامه **رج** **دیر** و **مبالغه** و **کثرت** قصد اولوز **خساره** **دیر** و بعضی **کونه** **دیر**
 و **پهلور** **کنده** **دیم** **دیر** و **مطلقا** **روی** **دیر**

مجنونست لطف پیرنج تو
 خال شکری چون نقطه آب
 چشم تو آن خال اهورا
 آن خال که میان رخ خورشید
 دانی ز بافتاد که آنرا
 ز سید کرمانه از افق
 کز شکست ز دست خورشید
 یک نقطه زو جکبد در چشم
 دگر نغش کرده دل از عشق
 بر سبب زو بیت نقطه خال
 گفتار لطیفی که در سبب
 آن دان بود که سیمای پیر
 مجنونست لطف پیرنج تو
 خال شکری چون نقطه آب
 چشم تو آن خال اهورا
 آن خال که میان رخ خورشید
 دانی ز بافتاد که آنرا
 ز سید کرمانه از افق
 کز شکست ز دست خورشید
 یک نقطه زو جکبد در چشم
 دگر نغش کرده دل از عشق
 بر سبب زو بیت نقطه خال
 گفتار لطیفی که در سبب
 آن دان بود که سیمای پیر



اول
الحمد لله الذي جعل في كتابه
طريقا الى الجنة

— 1914 —

کما تبت من صوتي لعلني
 عذرت لعلني
 لعل حاجتي غشت لعلني
 در در خیمت احبای من
 خرم زانکه تیریدم
 زانکه بکشد من
 داشت همچون سلاله
 جگر من در دشت
 بازبان حال جواب من زانکه
 که در خطی نقطه سودا دوشم
 پس بطل کلام حکیمان
 شهنش اطفال از دلای من
 عاقبت این لعل را بدشت
 لبان لعل چون خون کبود
 سواد زلف خرم بر لب من

[illegible]

زنی بدایت حسن خشت نهایی لطیف
 خط و خجسته حسن الباقی لطیف
 لب با چشمی که آینه عیان
 دل به مایل اولوب آئی طلب قیوب جاشنی اندر بر سر
 لب کا بلادر و چشم در غمزه که عین عنایت و کاه سر غم و سر خوش
 بلادر و عشق عشق آهسته و فاصورتی عرض ایند و بنای خیر و انظار
 ویرد کی اصلدن بلادر فی الواقع محبوب مجاز باشد زبانه بلادر
 زینت در عهد لب کافرتو ناضل یافته ایمان کسر لب محبوب سعادتمند حبانته بلکه مقصد نه فساد لب
 ایمانیه قصد آید و کجوان کافردیشند نفوذ نمائند
 سرور در بحر المعانی

نخستین

که این عظمه که بار در جهان آید
چنانکه دعوی میجویند که این
بایب از ستونهای زمین است
بسیار عظمه و استخوان است

دندان

دل در دلم و استخوان است
خارج از دلم و استخوان است
نامش هم میجویند که این
باشند عظمه و استخوان است

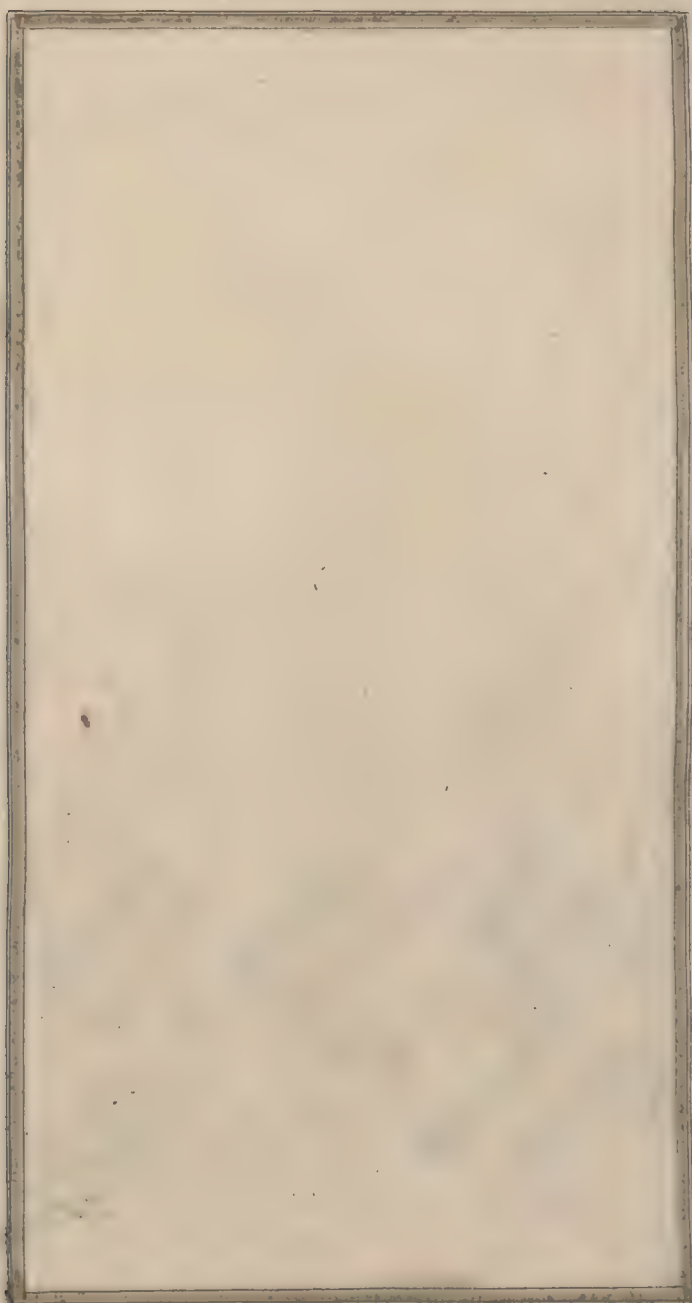
بخت مست آید از لطف خلق
که از بد خویش این است که از تو
بوی از نازکی چو پر کز شیرین
سوی اصف جوی که بهین
دو مار پنج برش خدای تو
بخت از یک یک از سنگ در
در آید پیش اگر دنیا تو بکین
پایین دل او در دین تو بیا
دوستان هر چه چون تو
جانی خاسته از این کار
پستان باد در خم کمر تو
چون که حاج در خم کمر تو

سنگرم است جان آن جمیع
خندید گفت جان تو را بر سر
بنمود ساعت بدیدار چنین
اکتفت چون تلال تو شمع با کبر
چو بدوی سعادتمند شو
من از پیوسته سازد سون
چون ساند که از سبب و حق
دو سببین خندید بر سر
چون بر یکدیگر چو از دور ساند
دو کج سبب ندان از سندان
روز از پیوسته نشاند ختم
فزون از زکس نامر بان

چو

سنگرم است

فدو چون گفت اندر میجوید
من و تو را هم صمیمی
که داد و کسری و عجز و زاری
زبان کجا دور کرد و زاری
مخ شمش در چرخ نیست فرو
سر آرد که در رخ فلک بر
فدو چنانکه بر لب دریا نشاند
طوبی بدو از قامت چو بر آرد
نفس خلقت با بیان در دیده زار است
مست چون سکون گریه ز بیم زار است



سبب آیدین
مرکز باران و ساق کینظر افکند
عاجل بودید اقامت دست باغچه
کارش
ساقیت بود دست اندازان
بازو پست کند و در غایت
ساقی زرم بر بک ساق
زان کینست که او بکرم از زرق
وزر کینش او خود کینش از
زرق طبع کینسم ساق آن آید
بدر کینش ساق ساقی از کینست
ساقه بر سر با کینست
پای کینست ساقی از کینست
بابا در این از دران قوی و کینست

در دو جهان ابرو است بپوشیده
 جز در تو آفتاب نه روشن
 زینون ابرو درون چو بیاورم
 سحرش مشکین سحران
 قاسمی همچون الفبا را در تو
 در تو هر آن که گفتند از آن
 جهان و بخش یکدیگر بپوشند
 در تو رخ زلف و خطه
 مفتی تو درین سلسله منور
 خطبت پریشان و گویا
 در دو جهان ابرو است بپوشیده
 آن در سحران جهان
 چون تو سحران
 زینون ابرو درون چو بیاورم
 سحرش مشکین سحران
 قاسمی همچون الفبا را در تو
 در تو هر آن که گفتند از آن
 جهان و بخش یکدیگر بپوشند
 در تو رخ زلف و خطه
 مفتی تو درین سلسله منور
 خطبت پریشان و گویا

معلوم اول که کوزه جوب عین و با صبر و نقد و ناظره و عجم چشم و دیده دیر لر و کوزد
 و سحر بری شعله بری کشیده بری خواب آلود بری یسکون و غمزه بونوک سر برشته
 لازمه چشم شعله به بهری دیر لر و نرکس که قد صه تشبیه آید
 در خرابات معان کویر گشتان عاقلند از شراب شوق صابم ز کسر شمای تو
 و چشم کشیده اولد که طار اولوب کاف سطح کبر اولد که
 ز چشمش یک نظر کافی بود لیکن چو چشم کجا آن دل که من دارم قبول آن نظر کرد
 و چشم خواب آلوده محذور دیر لر و چشم میگون اولد که شراب و شکر اولد نه کم آتش
 اینچنین باده حسی که ترا در جاست چشم شمای تو میگویند نشود چون در جوی

عشق تو اواز قدسی چین
فاطمه زنده ابروی غیبی نظر
چو بابت قلم در امانت کعبه
سرخ خنده چون نقش بکار
چو طوبیست زین ملک انوار
که بچشمه آب جنان شراب

پیش طبع آید از شمع معراج
چشمه از شیر اکرام است

از رنوی ای که جامع لذت
مقبول خلائق همه اوقات
بیشک نودانه و یکجای
سزا عجب قاضی الحجاب

بی زشتی که کار دارد
پیش همه اعتبار دارد
گویند که اختیار از زین
سخت و که اختیار دارد

فروش آنکه راه حال بچیدم
وزدین دیار تو می آیدم
نام تو می ترسم می ترسم
اگرش بجای نام بچیدم
خودش چه زلفت ناکه
همه جای جانت دانا می
عاشق از دردت سبک
در خنده به نام تو می
در نام تو چه دست برافتم
خوابم کرد از نرسیدن نامم
فقط
میج نام که میزد از قطعا
زرد لطف از هر
دقیقه با عاشقش که می
چو در سبای شبنم می

لکن جمع افتران

کشیخ دهم بنی بوجینم
حق که بین مسلم
کشف حال خود نویسم
آنکه وقت و غم بهیم

که نقد نذر به صالت در دست
در دین به پیوسته جانیست
در ظاهر که در صانع شایسته
غیر نیست چو افعال و حق

در زمانه دواغت است ایامان
دالی که چه عذر بود شمع دراز
زانه نسیمم که آنکه سیم بود
که در دور آید زلفت در آید

الاصغر یقون والاکابر یقون

سخت‌خبر است

چو چشم افکند بر کاه
ماهی کن از عقوبت
که سبک‌خوار است
شکست زان بد زبانه
قلعه شکست سلطان بنده
نقل کلام پیش
آن‌که نمود دیدم
تو را صد بزم سبک

۲
 قد تبارک تعین ابن عبد
 باقبال سعادت و تقاضای
 فدا سعادت باقیست من العی
 طیار و صیغیان الشوری
 ۳
 تکر خدا که انداخت کاس
 بر لب آرزوست همه کار
 ۴
 این فزده که جان شایسته
 که این فزده را این جان

ازین نوید مبارک که ناکه آن
 بش رقی بر دل و مرزوه بجای آن

دوم علی صدر بن اولاد فزده
 اولاد زندان جهان نهینه
 چای که در دم فزده و در
 بر فزده رستی ایام کدر

۴
باعتضای ازل و علم قدس و بزرگان
در جنبه علم و ادب و غیره
محمد زاهد افغانی
محمد زاهد افغانی
۵
اگر چه فائده نباشد در کمال
ولی کتاب در علم علی بن عباس

بآب از دم کوزه نیندازند
بجسمت کسی اگر بآفتند بسیار
در دنیا
مهر بار تو از بهر تو باشی
بی آفت و آوار تو باشی
چو مال کا مدار تو باشی
زایت بر سود تو باشی
ز تو جویند در دود تو باشی
کس نیز از تو اندر تو باشی
ازین منشی ریفقا تو باشی
جوابی بگفت از این تو باشی
بجسمت کسی اگر بآفتند بسیار
بجسمت کسی اگر بآفتند بسیار
بجسمت کسی اگر بآفتند بسیار
بجسمت کسی اگر بآفتند بسیار
بجسمت کسی اگر بآفتند بسیار
بجسمت کسی اگر بآفتند بسیار
بجسمت کسی اگر بآفتند بسیار
بجسمت کسی اگر بآفتند بسیار
بجسمت کسی اگر بآفتند بسیار
بجسمت کسی اگر بآفتند بسیار

شیر اسلحه در کوزه درویش
فاغ سال اعلان درویش
عاف از کابینه اخزان نهند بر تو
خاف از روی طبع کبود چوین
منزندان جو کبر خرمینه
باز تو خست کبر باد بر تو
بجای جوید و کبر و کبر
بر کجا مار خست و کبر
بزم قفس بلبل و زخم
و قمار بنا عذاب ان
بجسمت کسی اگر بآفتند بسیار
بجسمت کسی اگر بآفتند بسیار
بجسمت کسی اگر بآفتند بسیار
بجسمت کسی اگر بآفتند بسیار
بجسمت کسی اگر بآفتند بسیار
بجسمت کسی اگر بآفتند بسیار
بجسمت کسی اگر بآفتند بسیار
بجسمت کسی اگر بآفتند بسیار
بجسمت کسی اگر بآفتند بسیار
بجسمت کسی اگر بآفتند بسیار

چون آمدن صبح آمد ببرد
سپاه روم ز دربارش بگریز
فرزنده شاهی جو طره هوا
در ملک نفقه بود کاو
برآمد بونی مانج در است
نویج و ریجا و ارشک

۵
 از مردم شب عبیدی اندر کردند
 تحقیق شد این نکته را آینه جویی
 ۶
 بجای اوس بود کردند این
 مجنون شبید و به یکر کرد بکوی

۱
 ممال عبد با بر آرد این
 اگر اندیشی از شب بکوی
 بگویند آن که بر سر خفته
 اگر اندیشی از شب بکوی
 ۲
 ممال است بر این
 فلک است از این
 ۳
 سار نیست که بر این
 زین با کار نه که بر این

فوج و جانیان
در این روزها در جبهه

سپه سالاری
در این روزها

مرا آورد از غنای مملکت
در سرسالت از این
کین همان بر سرست از غنای مملکت
وین همان بر سرست از غنای مملکت

چشم نوزادی معرفت کو
چشم نوزادی معرفت کو

کفای و مرا که در مملکت
حاجت به بخت نیست
ای کاش که چشمم که کم کردی
ناروی و قلبان بابی

زان خرد داشت از غنای مملکت
عدل می بایست کردن چو کم کردی
عظم کردی عدل و مدار
هم از آن سرست که دادیم از آن

سپه سالاری
در این روزها

که بر هر یغی در کار صفا
در شکل این حرفه بود
گویند طراود در مملکت
چون هیچ بود پس کجا بود

سپه سالاری
در این روزها

مخلک تاس قد طبعنا حب غنی
عینا ان عیتم فلفه اند علی

ای سال این مسکه را
سیدان بنین که لا کانت
فوجی که از کشت شغل
جان درین فوجین کجا بود

ما یکیم مذا و کنت
و کذکم عده و عیتم
ما یکیم مذا و کنت
و کذکم عده و عیتم

نقابیت آنکه در دولت
وین زمانه در طلب
نقابیت آنکه در دولت
وین زمانه در طلب
نقابیت آنکه در دولت
وین زمانه در طلب
نقابیت آنکه در دولت
وین زمانه در طلب

آزاد شمع در کار
بیک از دوشاخه
نقابیت آنکه در دولت
وین زمانه در طلب

مولانا پاتنی که خواهر زاد مولانا جلیست
گویند که چون او را عذقه متعین کردند
با مولانا صاحبی مطهر که او گفت که اگر تو
جواب سه بیت حکیم فردوسی از حدیث
فصلی بگویی

دفعی که از دست بگویی
کوشش نشانی بیای
و در جوش خلدن هیچ کس
نمیکنی بیرون بیرون
مر آنجا که سر کار دارد
همان بیده و مرغ بار دارد
توانی گفت سارا سارا بر این جزو بیگونی
مسلما ماننی این چهار بیت گفته نزد مولانا
عالمی بود که
اگر بختی مرغی بگویی
منی از طاعت و سحر بیگونی
ببیند آن طبع و در نظر
و آنچه خورشید می از سر
و می آتش از چشمه سبیل
و آن بختی که در اندر جوی
خواهت بختی مرغی
مولانا صاحبی که از ده حدیث که گفته اند
از کوزه سیراب می کنند

چیت بیرون در دماغ نازک
نقش تمام چیت بیرون
باز بختی که بیرون در دماغ
غنی سیراب می کنند
که در دیکه سیراب اندر دماغ
قطره قطره بختی بیرون

مولانا پاتنی که خواهر زاد مولانا جلیست

فصلی بگویی

بیک مثال که در سوره نوری که
با حضرت شام از راه اسان جان
بعد از دعا بگویند که
در حدیث شام که
بعضی گفته اند که
کسی که بگوید که
نماد عابد بگوید که خط

آمد بختی از طاعت و سحر
در حدیث شام که
در حدیث شام که
در حدیث شام که
در حدیث شام که
در حدیث شام که
در حدیث شام که
در حدیث شام که

المسلم من سلم المسلمون من يده ولسه

و فی
مسلمانی که اندک در کتب
زیر نوشته اند و در
عادت نیست چنانکه
زیر طرف که نوشته
اصیل افروز جهانم را
جود اماند کلید در

۶ نماز را بخیف قضا بود ممکن
زمان بخت را قضا نخواستند
۶ آبستک اسلحه اصلی
غیر حقن همان بود علی
بخت بخت نماز صوفی
آبستک در نماز

مرید خیم

سویق
چونان بنی ابوعبید
و رسول الله با وفور بازار بهر سبک
نیک کنه علی یازد مرید کانه
ناب
پدر مثال شب در و هم حاکم
بلکه سودا و بود و قیام

یوسف نام
فرستاده سلطان به جمع
نبارت بکبر ایجاب
سلطان به بیان اهل بیت
و قاتل از خط
دوش از جناب آصف بک بشارت
که حضرت بهمان غمشت از غم
و در آن ناگفته
از بی تابیش خلق جهان
خبر و چه در دهنه کار
صلح نمودند به جمع
شد زبان چنانکه بکبر
خلق ازین صلح صفات داد
واده بهم زده اسرار
چنینی بی تاراج کو ختم
نازده از ملک مغرب
خارجی هم موسم دامادین به جمع
راضی هم فزون ابد هم به جمع

قال منكم
 بحضور
 اکبر
 عرض خود
 و تقصیر
 از که می
 قال قوم
 شتی
 باشد که
 قدم در
 اگر چه
 قال منکم
 بحضور
 اکبر
 عرض خود
 و تقصیر
 از که می
 قال قوم
 شتی
 باشد که
 قدم در
 اگر چه

صاحب
عالم کرامت نیکو دارانم
مخدوم عجب بزرگوار

[illegible]

۴
نظمات ربانی مجد های شریفان
نارنجی پرستان از نادر در سبستان

۵
سجده در پیش از اندوختن کلاه
بخواند چو کلمه رب را و از سر

و من یؤکل علی الله فهو حسبه ^{السلامه} من قنع شبع ^{حدر} و من طمع ذل

مصرع
حواری طلع خیزد و غبت فنا

وہود علی بن ابی طالب

۵
ان کا بی بی

چندین روز بعد

بہارِ حیات

حسن و داد و دیوبند

مجلس

ادب طبع
ادب طبع

ایک بار ایک دفعہ

مجلس ششمین

فقد غلب

بابی در دامن
مهر از مال جوان

۵
کتابخانه

روزنامه کج
نخستین

در روزهای

تبرکات

3

This image shows a blank, aged, cream-colored page, likely an endpaper or flyleaf of a book. The paper has a slightly textured appearance with some faint smudges and discoloration, particularly towards the bottom right. The page is framed by a dark border, which appears to be the edge of the book's cover or binding. In the top right corner, there is a small, faint mark that looks like a stylized 'C' or a similar symbol.

و شاور منتهی الامر فاذا عرفت
فتوکل علی الله
ما خاب به استشار ولا ندم من استشار

حدیث

عَلَيْكُمْ شُورَةُ الْمُعْضَلَةِ
فَعَلَانِ خَيْرٌ مِنَ الْوَحْدِ
وَلَوْلَا الْعَاوَنُ لَمْ يَسْتَقِم
أَمْرُ الْعِبَادَةِ وَالْفَارِ

[illegible]

در جزایست پیغمبر خدا ^{آیت کریمه} قَتَلَ قَتْلًا سَبْقًا قَتَلَ

کبک در خور دانا و فضل ^{آیت کریمه} بعد از آن که عاقبت این سرور
چو بگردش تو این آفت
که عادت شد طبیعت

نصف
اذا كنت في مالي غافلا
وقولك مقبول امر حار
وان كنت في فقر غافلا
وقولك مردود امر بار
رب انك تقس ما لو الى من غفده
ومن لا غفده مال غفده انك تقس ما لو
رب انك تقس قد سبوا الى من غفده
ومن لا غفده سب غفده انك تقس ما لو

لا بد من
در اقبال ادا بگو در غفده
رکن جان نذر بر کجاست
چو بگو بگو نوازش
چو بشت ز غفده بکشد

وہی ہے جو

دوران سمن به منج نیکو
مانند منع هر کیم کم از دریا
مکفی
منع آب از سون برانه است
روان را بدین فو قیوم

امنع عفتی ز پروانه پیروز
کان سوخته راجان ند او از

سکه

بجای طوطی صفت اول عالم بهر کجاست
بسیار از داری نقد آید بهر کجاست
زندگی چو قفسه طوطی او بهر کجاست
عکس از صورت آید بهر کجاست

۱۰۸ - واکت - بنرم

[illegible]

مدرس
عالم کتب و جوب مید و از دل غلام
غلام ابراهیم آقا

سنة ثمان مائة
في شهر ربيع
سنة ثمان مائة
في شهر ربيع
سنة ثمان مائة
في شهر ربيع

دزدی نموده کسی را بکشتن
از دل و جگر بستاند
مفکرده دروغ و بربا
شده مطلع بر بی حالها
مفکر تو جابر تو باشد
مفکر تو جابر تو باشد
مفکر تو جابر تو باشد
مفکر تو جابر تو باشد
مفکر تو جابر تو باشد

[illegible]

This image shows a blank, aged, cream-colored page, likely an endpaper or flyleaf of a book. The paper has a slightly textured appearance with some faint smudges and discoloration, characteristic of old paper. The page is framed by a dark border, possibly the edge of the book's cover or a scanning artifact. There is no text or other markings on the page.

حد مراد
من تواضع رفاة الله ومن كبر وضع الله
حد مراد
الكبر على التكبر صدقة

نواضع کردن فرزان است
که اگر تواضع کند خودی است

قطعه
بجلم و تواضع اگر بنشین
اغیار تو شود و وفا بخار تو
بجلم و تواضع اگر بنشین
بجلم و تواضع اگر بنشین
بجلم و تواضع اگر بنشین
بجلم و تواضع اگر بنشین

نیکی با برتری که شمع
که اگر تواضع کند خودی است
ز با چنین قدر بنشین
بجلم و تواضع اگر بنشین
بجلم و تواضع اگر بنشین
بجلم و تواضع اگر بنشین

رأب خال الظل عظمه عدة
لمن كان في علم الحقيقة راق
شخص و انال نمر و قضی
نفی الجمع والمحرک بافی

وزن اگر موجب نقصان بود
نقطه موزون نه وزن بود
کشتی نشود از کشت
آن نه از وزن زیور است
باید که هر چه
درست که هر چه
اوصاف نصیده و غلظت
فردوسی و انوری و کج
در دریا اگر چه با قدرت
در قاف مردمان
آنکه خافق و در درخت
کاوازان کس نه جانی
بختیست با که در سخن
زودمانا زور در با
پایه نوبی که چون زینر
نقی لغت پیوسته کرد
بهر نصحیست و آن
نمت او با عی کرد

در آیت منظومه و حدیث منظوم

نظم اگر باعث نقصان بود
لفظ موزون نیز قرآن بود

صدیق منظوم الکلیج
اکبر بن اکبر بن اکبر
یوسف بن یوسف بن یوسف

رسام
لین مالوا البتة منظوم
فمنه
قال فاطمة بن باب

بوسلک خوشنما عبد ربکی
کامیابی است کلام
کامیابی است کلام
نور در یاد و مجرب و نیکوکار
پایندار است در دین و دنیا

ما

مولود از پیش از اینست
صورت باینست از اینست

و این چنانست از اینست
دکتر مولود و مانند اینست

بجای
نقش یکدیگر
اسم نقیضه

[illegible]

[illegible]

خورشید
 بر باد و سلف و شهاب است
 اگر خواهی سلامت در گنج است
 مصرع اوله ذکر اولین باب
 بر معنای ظهور اجداد و سلف
 نصیحتی می نمایند قاعده بود که
 باید در هر یک از این جمع اولی
 اولی و سلفین نظر اجداد و سلف
 خط رک بند نام ده و بیست و نه
 اگر اعداد را بدو عدد کشید
 سنگ عمارت کشید
 معنی یکین و نازک بین زانین است
 پنجین بنویسد که در یک سطر
 سید یک کل عبادی بنویسد
 پنج سطر است بدو از این
 در هر یک از این سطر
 زمره این سطر و سطر دیگر
 باز داران را به سطر دیگر
 چوبیل از کشتان باور می
 فارسی است بود در هر سطر
 الایات الهی در کمال
 که عشق آسان نوازان
 عجب در هر سطر از حجاب
 که در دیباچه خود نامه
 که در دیباچه خود نامه
 انما المسموم معنی تریاق و لاریق
 اور کاس و ناولها الایات الهی

۹
 لوح الخضر مسخا نایا
 ما کان الا دون فوج الجا
 رقی زکریا علیه السلام
 غیغیر کیمین شاعر اولیم
 غایب بودیم کیمین
 ما کمان از ساینه ترکان
 صلح الدین ضعیف شد
 کوه از کوه وزن ناکند
 فارسی گفتن ظاهر شد
 کوهی بچو افشود
 دهنی بی افشود
 چوین خنجر خنجر می کشد
 او سلاطین را کشد
 ما بید و سلم فتنه بخت
 او بودی شکم و بویا
 کون تو از دست تو بیاورد
 کون تو از دست تو بیاورد
 کون تو از دست تو بیاورد
 کون تو از دست تو بیاورد

نام تو که در کمال
 در جود و در کمال
 جامی که نغمه از او زده است
 بر جلدش آن بی مزه است
 در دگر کند جوید که آن را
 در دگر کند جوید که آن را
 که او در دین است ادبش
 چه بگوید چه بگوید
 کمال المومنانی
 که هر کس بدید جایگاهش
 کفر صفایان که بدید خند
 اسبی دارم که سر زارند
 قانع از او نباشند
 تا روز عشق جویم لب
 از دهن ماه خوش خند
 که او در دین است ادبش
 چه بگوید چه بگوید
 کمال المومنانی
 که هر کس بدید جایگاهش
 کفر صفایان که بدید خند
 اسبی دارم که سر زارند
 قانع از او نباشند
 تا روز عشق جویم لب
 از دهن ماه خوش خند

[illegible]

۹
بجای غفلت اندیش بجایت جهان
بانورده طور در ده کلام

دو ابراهیم آمد بدربار
یکش پرست و یکش بخت

دو ابراهیم آمد بدربار
یکش شکسته و یکش تاب

قدم نام مبارک مستعد
کرد بر بار و دیر آرد فرود

۹

بجزدی چند از خود بجز
عجب نیستید بهر نعم
دو شوقدار بهر حاجی
باد شوقدار بهر حاجی

۴

دوست در خند از اصفی تم شندیم
فارغ و زان هم در یاد معنوم

اول من خط و خطا در پس علیہ السلام
نزد اولیات سیرلی

اول اتحاد سلاح و سیف و جہاد ایدین در پس علیہ السلام در مسلح جمعی و مردی ملک
اندر افتاد ایتشد در اول آتہ بن اسمعیل علیہ السلام در او ندان قدم و حشی ایدی
اول فی سبیل اللہ اسلام عہد ندر می تیر ایدین احد بن ابی وقاص در اول ملک
بی آدم کیومرث در حضرت آدم آلی اقامت ایلدی وقتا کہ اولادی کثرت بولدی
شیت ایلدی کیومرثی اختیار ایدوب عمل همچون الذریۃ فرج صحیفہ و بردی اولاد
امور دین و آخرتہ والی ایدوب اولاد کیومرثی نظام ملک و سیاست حفظنہ والی
کدامی سیر الملوک لغزالی اول وزیر بقیدہ ملقب اولان ابوسلمہ حضن بن سلیمان در کہ
قاصد وزیر اولشد در اول سلطان ایلد ملقب اولان اسلم السلام ابجدہ محمود بن
قادر باندہ ملقب ایتشد در اول اسلامہ قاصی عمر بن الخطا بدر قضا بقول ایلدی
ابوبکر استقضا ایتد کہہ اول دولت عثمانیہ دہ قاصی اولان طور سون فقیر
قرہ حصاری فتح ایتد کہہ عثمان خان غازی نصب ایلدی اول خطبہ بر اول او فتہ
اول سلطان طینیہ قضا سند مولی اولان القاصی محمد الدیندر نقل ہر زبان المعاش

بسیار **و** بختی خلیفه با او عارفان کمال **و**
فیض افکارش زده و غنیمت **و**
ایستادش منصف و بیایس **و** کمالش در انوار **و**
بکرم تقصید او بیاد افکارش **و**
شود نقش او در خیال خلیفه **و** نقد حیات بر وی ثابت **و**
که اگر یک بیت به یک بیت **و** چون طلبه بر زنده **و**
گفتش از شیخ جانی **و** در بر سر کمرست از او **و**
بوسه بخیزد از لبش **و** اما شریف غم آن صمیم **و**
اگر مردم داند به اگر **و** چشمش بگوید به **و**
نغمه می بیند در دلش **و** که در حق افراشته **و**
نه بجای از او **و** چنین بنید او بکمال **و**
که مست در راه **و** بود بر سر **و**
اگر نامش با او در **و** بویسته جرای فعل **و**
کان بهر که شود با او **و** اخت نشود بر سر **و**

مال بختی که بجای **و** منصف جمع بود حال **و**
دو بختی در میان **و** تو غلط پسند از **و**
بودیم بسجی از کون **و** کنش در باطن **و**
از قلمه خطری او که **و** عزم این **و**
فاخته قالد از **و** متن و بخت او **و**

اعطى العوض كفى باريا
 دریا تنوح ای که لاله بو کرک
 کل نایب تر شمع بانه
 آب پاکه بنظر زرقه و قوچه
 کل سرخاوار لاله شمع
 اصل دل بر بزم بیگانه انصاف کل
 الا صفر بقیون
 والا کابر بقیون
 من جنب الحجب صلت الله
 آیین بر بعضی شکوه در آرزو
 در میان هیچ کس نیست
 در میان کلام و در شربت
 دشمن دانا باز نادان دوست
 مال کا فوست بر تو من جل
 بلای در دمنده از زرد و دیو
 کعبه مخزن خرابه است بنگین
 نرف خواهی که در بیدار
 از یاد سوا آمد و بر باد موافق
 حاجت من عذبه نیست و در دل
 صد خار از هر کجای آب میدند
 دانا هیچ شمر و ولایت غایت
 هم کس کشتی شکسته کانا سر موج نجات
 در جهان هیچ کس نیست
 در میان کلام و در شربت
 دشمن دانا باز نادان دوست
 مال کا فوست بر تو من جل
 بلای در دمنده از زرد و دیو
 کعبه مخزن خرابه است بنگین
 نرف خواهی که در بیدار

مثل
 کدو افتاد بدختر آید
 ز بخت برین بیصفا ز بخت کجی
 جو حاجی حد کل از سرش جدا افتد از غایت
 روان بر نظر او حاجی شود کدو افتاد بدختر آید
 جواب بکار سببند موکم
 که ایچین کند و سر اولد ز داوستر
 آرد بخداش یون
 بجزین بر کج در خانک شایست
 کسی از بر کس خود را نکند
 بن علیرم که یک چشم و یک بوی
 بیان عاشق و معشوق این
 کسی داند که اشتر می خرد
 مثل
 کدو افتاد بدختر آید
 ز بخت برین بیصفا ز بخت کجی
 جو حاجی حد کل از سرش جدا افتد از غایت
 روان بر نظر او حاجی شود کدو افتاد بدختر آید
 جواب بکار سببند موکم
 که ایچین کند و سر اولد ز داوستر
 آرد بخداش یون
 بجزین بر کج در خانک شایست
 کسی از بر کس خود را نکند
 بن علیرم که یک چشم و یک بوی
 بیان عاشق و معشوق این
 کسی داند که اشتر می خرد

مواش خوش خلق و خوش خلق
خیزش آب کو خوش
غبارش نایاب چشم
بیش نرسن ناکه بود

در این ملک
وصف
نفره خادم رفاقی آنک
مهر به درایی جانی آنک
بینکای نظیر باغ نیست
فدشته آفتاب و دریا
خضر آبچسبید بر آب
الحی بود در آب
کو بیک آدمی آورده است
و آب در بند بود

مکارم و سعادت
و در روز دوشنبه

۵
نیمه کشتن نیم کشتند
و یک سببند است
و خوب
در موسم نوروز باک شده بود
و آمدنت یک ساله بود
کشتن کوه از خان جمعی
و اندر راه انتظار کردند

وینتی التماس عود و یا
فاخره با فعل الشیب
زان
نوعی منم که بود بیتی
نقد عربی بوزن کبکوب
مهرس از زبان شبنم
صد کن بجان سبک
مهرج بر سید خود می شایم
خواب بکوبیت در وقت خواب
نوبت به چرخ زندگانی
دل شود از خوشی و غم
موسیقی اعلی آید به
بشت خم از کس را سلام

۸۵

ای
نقشه جیبی ضعیف خالک مکر
ایست و بودی
و
موسبات موسنویضیبتندی
بوفلت آردنی یکیم
تمینی
اگر سوری سخن گوید که روی و دارد
جان موسنویضیبتندی
نم چون با دوست و آن ضعیف
ز جغایه موسنویضیبتندی
اگر با موسی گوید که ضعیف
نمودار از ضعیف
چشم موسنویضیبتندی
اگر خود موسنویضیبتندی
موسنویضیبتندی

ای
شوق در صفت خفاکست
و اینست او در دنیا آینه
و سبکست و در دنیا آینه
و فلک آرد و یکجمله
تجلی
اگر موری سخن گوید که موی و باد
سجده موی و باد
خیم چون سایه بویست و در خفا
و چو غایب موی و باد
اگر با موی و باد موی و باد
و موی و باد موی و باد
چشم موی و باد موی و باد
اگر موی و باد موی و باد
موی و باد موی و باد

خدمت خواجده جهان آصف زمان صاحب الدیوان شمس الحق و الدین الجوی
 طالب نژاد اسماعیل کردند بدین اسمی
 اصل سوس قند کشیزه الوند بدخواه جبرئیل پشیمان
 در نور جواب داد منظوم

ای لطف تو اصل سوسه کرده چونند - کشیزه صفت پیروز قارت الوند
 بدخواه تو که بفضل جبرئیل شود
 ایام جو خر پرندش پشیمان

بجز
 در دگر درین نامه احکام
 درین مختصر بجز
 فاضل که گفت و گفتی
 جز به دست مردم عام
 مولانا بابایی در حق آسمانی که
 لب ز زبانه او جابجاست
 شدت
 در دگر درین نامه احکام
 درین مختصر بجز
 فاضل که گفت و گفتی
 جز به دست مردم عام
 مولانا بابایی در حق آسمانی که
 لب ز زبانه او جابجاست
 شدت
 در دگر درین نامه احکام
 درین مختصر بجز
 فاضل که گفت و گفتی
 جز به دست مردم عام
 مولانا بابایی در حق آسمانی که
 لب ز زبانه او جابجاست
 شدت

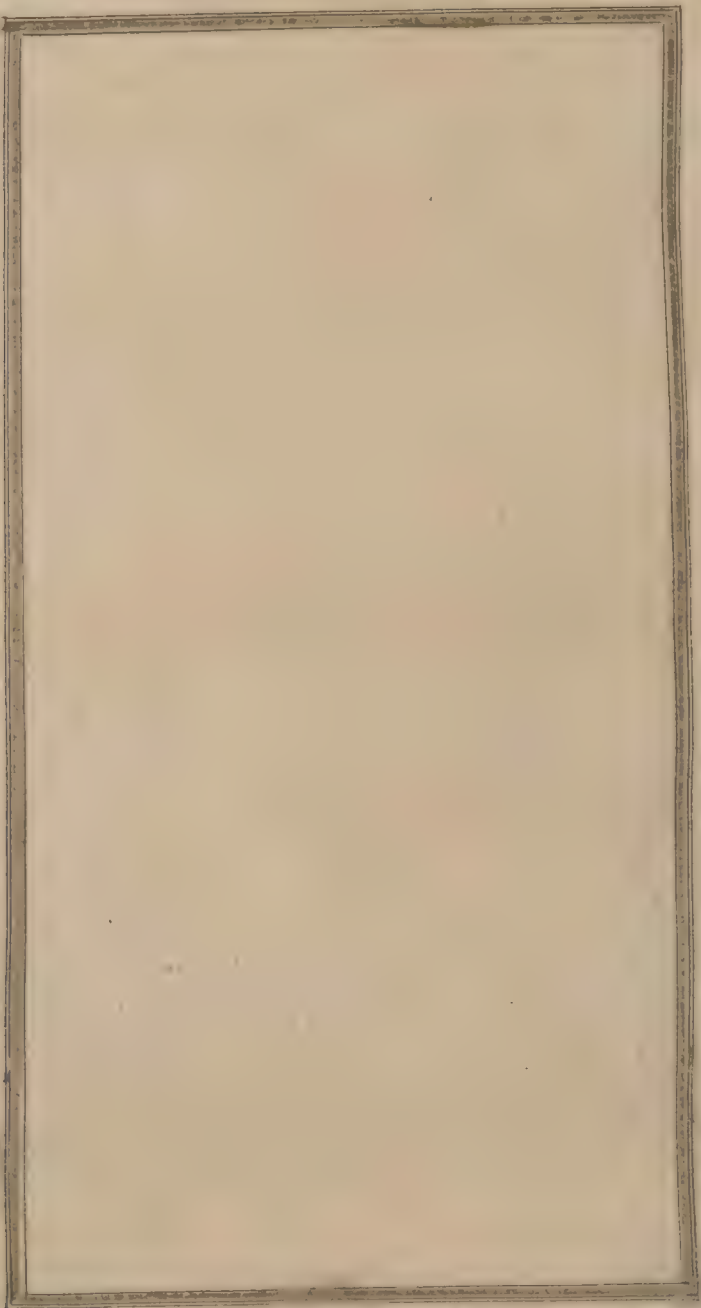
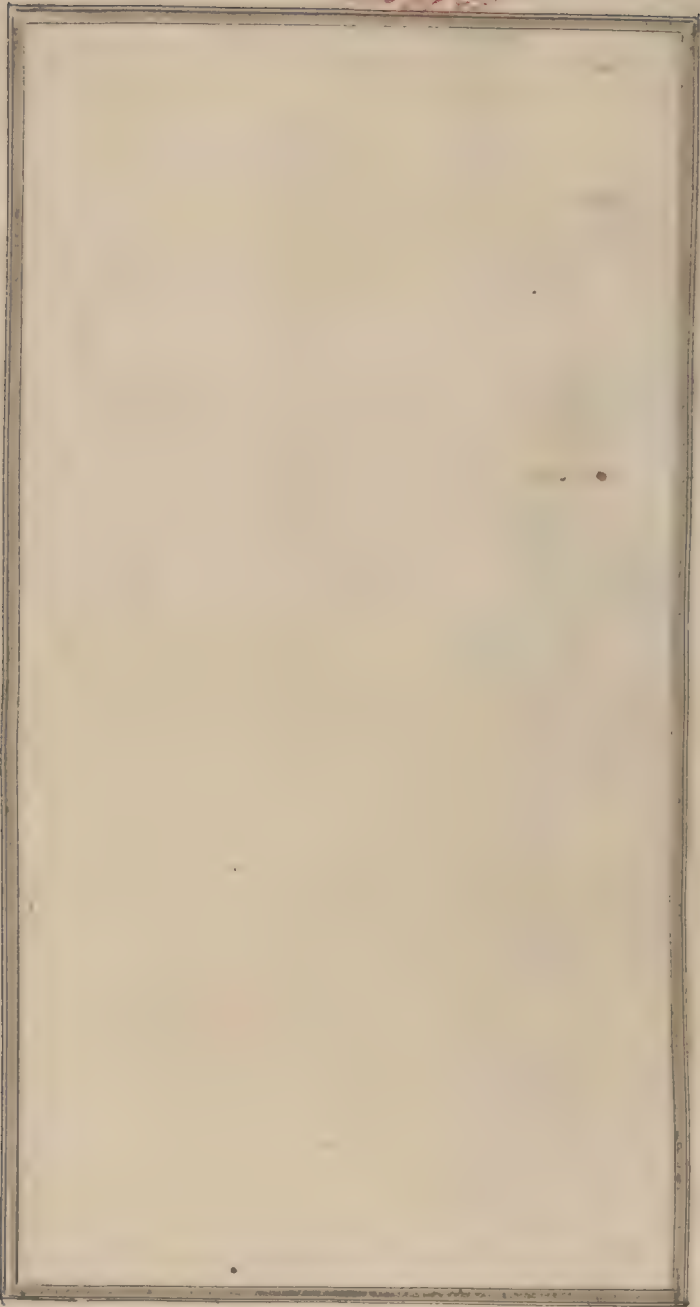
ملاحظه
 روز سه شنبه محمد
 درین مختصر بجز
 فاضل که گفت و گفتی
 جز به دست مردم عام
 مولانا بابایی در حق آسمانی که
 لب ز زبانه او جابجاست
 شدت
 در دگر درین نامه احکام
 درین مختصر بجز
 فاضل که گفت و گفتی
 جز به دست مردم عام
 مولانا بابایی در حق آسمانی که
 لب ز زبانه او جابجاست
 شدت

قطعه
عزیز اردکان حاجی
جیب داده خریداری
درین کس در بون
از قضا از قضا
کیم بر کف نهاد و کف
هل و جد تم بشل منشی

[illegible]

جمله دنیا کس می مانند
چون گذشت نیز از بعد
مملکتی نه ازین سبب
نقشه ازین جو در بر
ایامی بر در یکی صفت
قوافل در راه رفتن
کوشش است کرد این
کنه استخوان را

مخط
دو دست در جانش
داند که در دست
زود هیچ جا نیست
بندار در سر آنجا ندارد
مکمل
بست چو از دست کشد
انچه در سر او دارد
از چنین فرو رود
غیر از یکی در صلب
نیاز فام هم می از زین
نیاز از یک کرد و عید



مثنوی
 وصال آید از این که در این ملک
 فراق با ده جنت چنان چنان
 که در حضرت سر زلفش
 محال بود به قیام و قیام
 این که در غایت کمال
 آتش شعله در غایت کمال
 که در دست خورشید
 ایجا و بقا است که در نام
 جوت مجسم در درخت
 لولوز باشد و در آن که در
 دیدیم که اولاد از نام اولاد
 پیران شدند و پیران اولاد
 باغ جهان باغش اند که در اولاد
 کلید در یک اسرار در کار اولاد
 از آن وضع
 پارس و پارس و پارس
 نظری اند اصابت چشم
 که بخش و مدار دره
 بود در خون دل عافیت
 حذر که عین سر در بوته
 که در دست خورشید
 ایجا و بقا است که در نام
 جوت مجسم در درخت
 لولوز باشد و در آن که در
 دیدیم که اولاد از نام اولاد
 پیران شدند و پیران اولاد
 باغ جهان باغش اند که در اولاد
 کلید در یک اسرار در کار اولاد
 از آن وضع
 پارس و پارس و پارس
 نظری اند اصابت چشم
 که بخش و مدار دره
 بود در خون دل عافیت
 حذر که عین سر در بوته

مثنوی
 که در دست خورشید
 ایجا و بقا است که در نام
 جوت مجسم در درخت
 لولوز باشد و در آن که در
 دیدیم که اولاد از نام اولاد
 پیران شدند و پیران اولاد
 باغ جهان باغش اند که در اولاد
 کلید در یک اسرار در کار اولاد
 از آن وضع
 پارس و پارس و پارس
 نظری اند اصابت چشم
 که بخش و مدار دره
 بود در خون دل عافیت
 حذر که عین سر در بوته

فیهیم بر این شهر
 جلی خنج دون غنبد باز
 که او در یمنی بدین جا بر
 باریک اندر می بختید
 شتر مار و کورندی
 دیدم شد بر این آب
 پس می جنبی سوی
 با کمان فوشتند و کورند
 بو بخت کن فضا
 جلد سباین بدین
 بر یکی خاند دزد که
 قالد از خنده ای بخت
 عا سباز از جان کاک
 ایند بوب جان بدین
 هم ایدوب طاسم

علیکم بحسن الخط فانه من مغانج الرزق

خوش نویسی و حسن خط
بکمال منزلت است
که در دنیا و آخرت
کرم اصلاح آن از خط است
که چه نامند که در آن خط
موج او کرده بود با شرم
من خطش قصور کردم
عجب نکلد عالمه کجاست
مان خط را در خط

لیکن ایستغین
واضع الاصل خط
عمری از شرف و تاب بودم چنان
تا که خط من بجا به بدین قانون
طالب به دست ما آن چنان
در رخا و بکار از بدین قانون
فانعم و یا با اولی الالب

و قضا
از کجاست تا بعد قضا
سپس از آن تا کجاست
باز تا عهد شاه نو شوی
تا بعد از آن تا کجاست
بعد از آن تا کجاست
تا زمانه غریب نشد
سپس تا کجاست
تا بخوار شدن قزاق
مجموعه از زمان جنگ
تا بدین در کان مخدوم

بها بر
لورنگ لطفی او سومی مجال
بولید بر واسطه یون پس دل
جی
بن دغان ایچم بومو مجانبه کیم کیم
عشرت او سومی او کیم
سوفه جو دوغانکشی لورنگ
نغمه کیم جاکش تو نغمه

یابی
ننگ کوش کلخداران چیت
سپیل لب چیت
دودشن شال لب چیت
بر عارضه شال چیت

نغمه
خود قند نوش اندر دغان
بولیسر در صابت خاوری
دغان ایچم بومو مجانبه
مد بکوبد کیم کیم
دغان ایچم بومو مجانبه
بلای دغان
بها بر کیم کیم
کیم کیم کیم
بنم سوزیمه انجمنه افندی
دلیک واربه ابدی

جای

کله دریم نشسته در صحن چین
چو این نو جان زده جان

رانی

از خضر تا که جود میباید
کوهر نشو و نشو در تاج

نظمی
ایستادی تا افغان
کله دریم نشسته در صحن چین
چو این نو جان زده جان

ه

باد است بکباب در خلوت
وان او کی بخشش خل

مرد ز شیبی باطنی در
چند آنکه نظر میکند خرم

نویس

مرد بیدل بخت آرم
واریون او بخت خرم

اولی که سبزه در آید
آبادی که سبزه در آید

مرد ز شیبی باطنی در
چند آنکه نظر میکند خرم

نویس

مرد بیدل بخت آرم
واریون او بخت خرم

اولی که سبزه در آید
آبادی که سبزه در آید

مرد ز شیبی باطنی در
چند آنکه نظر میکند خرم

از زبان مصنف

از زبان
کعبین اوله دست تاشا جبهه
لب لبته نازم سوزان
اول یوسف ختم نثار است
بود ز اوله نازم سوزان
اول نیکم کومله طالب صلح
بر صورت ابتد سربازی
برانه ناکم که دماکم بود
آوده لب و ایهیب
کشتی خرم غنچه انجمن
آهسته آهسته کلک
دلبر دهنند بوزن آیین اول
نبابی نه بارانه مدیه سخند

—

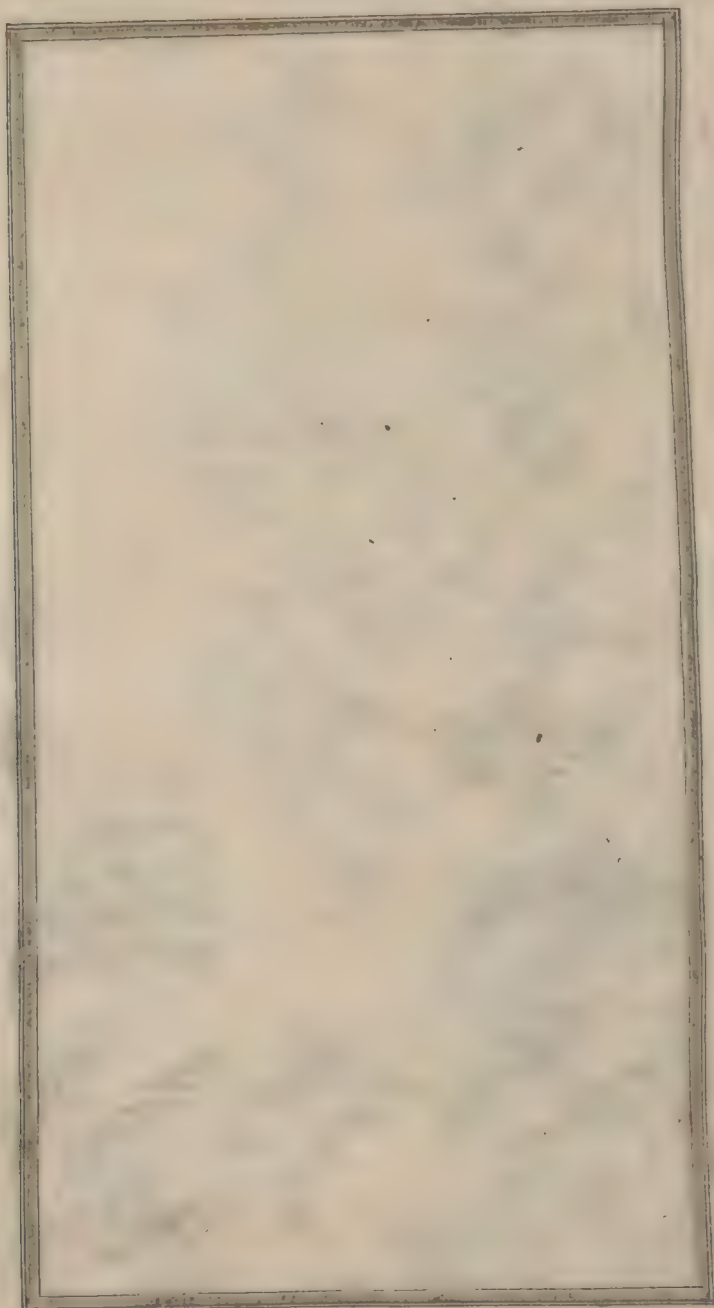
زین انصاف غمزه آن سبب غم
 کوزان قدر نظر او در پیش
 سلم او در کوته چشمه یک غم
 آما فزون جگر به
 بود از انفع مرغ بودم لب
 بود از ایدیز بود وجه
 خلفچه او لب سبک
 مستقیم سخن شد نظر
 حوران شب تیره او کور
 سبوی کردید
 واجبه صالم او غصه
 بویامکان سخنة
 جابان ساند از ادب و نظر
 برهنند ایدیم کامی ندان



است اولددراس افعیله مندن
جوش ایله کوزوزلردن
بوتنه دراجی کوزین بیکار
صنعه اولان ایلک با
جان کوزتره قنقه جی
وامم زلف بیج
کاسیم ناز ایلد کاشم
فاغ اولد صمصص
حکم کرمی کویلیج
نرم انجدر مرغ
دربنده نوزنیر مغلان
یکسبیا ایله ج
رشد بکام ایلد اولشکل
اولدر بوغل برکزیانه

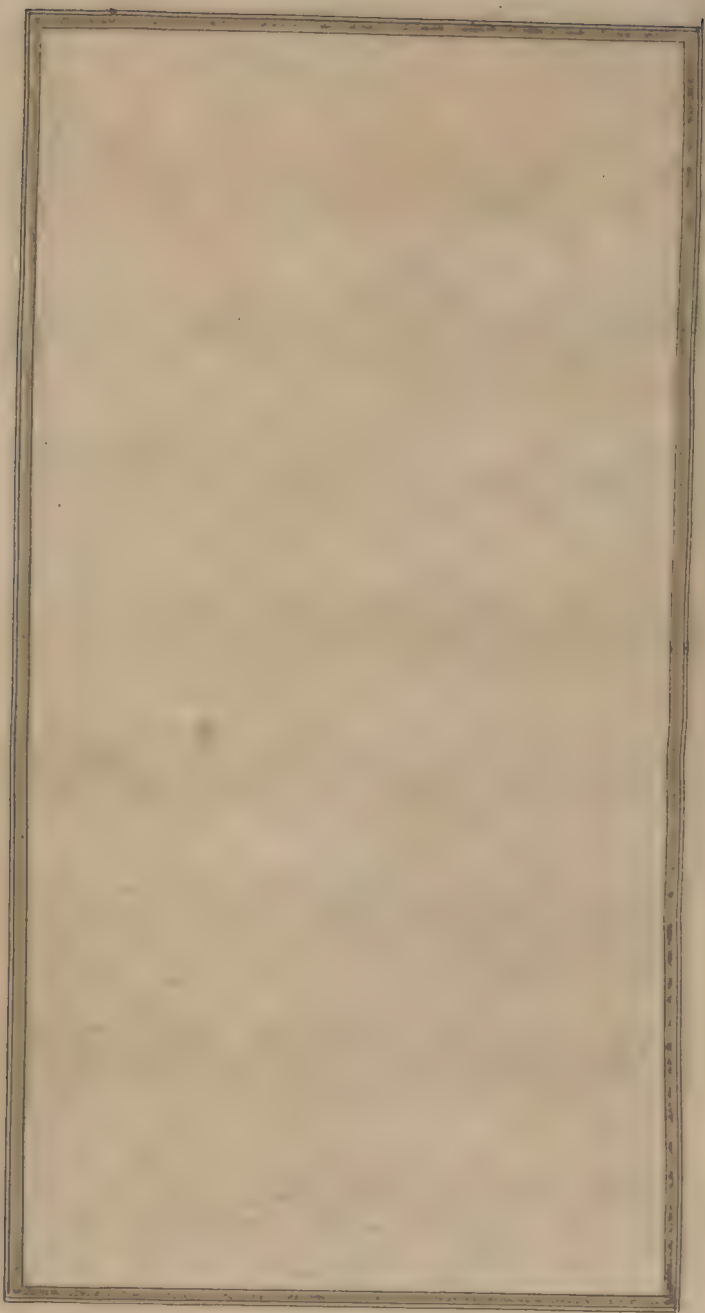
فیض علی

فقر علی
آشفته و زلفه نور خندان
آوازه خون سلسله خندان
سرشته نام پنج منظر کائنات
تخلص بیان بدایر خندان
بوی اوله ز اول کل فو خندان
در یو نابو ایلمه
فون ایلمه واجب ایلمه
بخت ایلمه نظر فو خندان
سیر اب اوله عاشق خندان
یکبار دوتن ایلمه
صحنه غزل خندان
اولا سه جدایه ایلمه
و نو غزل ایلمه خندان
مبسته اوله بلبل معنی خندان

[illegible]

چو در کمال باشد جان باشتن را که ببرد
 قویا بکشد فتنه که بر خط زلف ببارد
 بجان بر دام بود بر بخت چو بکشد
 او مندی که بکشد و خدای خدای
 این بوسه ای که صفا و خدای خدای
 خطا نیست که نشا اول طبع ببارد
 چو در نقش می از دشت کجاست خفا
 او صورت او غریب آینه خطا ببارد
 الکت قوسینه انصاف کلک قد زار
 اکابر دست بوسه که بر درگاه آید

نایب
 دل زار که حسرتی ببرد
 او ده اغیار که کور طبعی ببرد
 چو در زار دیم زمانه خطا ببرد
 باغ وصله و دشت کجاست ببرد
 کوسه در سبزه اول آموخته ببرد
 بخت در سبزه فایده ببرد
 کرم آینه سگال در دشت ببرد
 سنگ جوینده سر حجاب ببرد
 وادی چین و خسته بود ببرد
 غمی عالی دل بود از دشت ببرد
 آگاه بخت خشم ببرد
 خیال ملال بخت ببرد
 خار بخت ببرد
 کند در سر شرب ببرد
 صفراط اخلاقی ببرد



انما دینه العلم وعلی بابها حدیث صحیحک نوذاسی اوزره هر غلده
 ابتدا حکم جناب علی عالی کرم الله وجهه حضرت ترنیه بیتر اولمشد که
 ذات شریفترنیه مختص اولان کرامات بامره دندر اولاعلم نخوده
 بود جهیده کونه کیش ملک تقویر اولور لکه افام الکلمه ثلثه اسم
 وفعل وحرف الاسم انباء عن المسمی الفعل انباء عن حرکت المسمی
 والحرف ما اوجد معنی فی غیره والفاعل رفوع و ما سواه رفوع علییه
 والمفعول منصوب و ما سواه رفوع علییه والمضاف الیه مجرور و ما سواه مفعول
 وعلم معاده محمد اسمنه بوبیت و لکن ایله زفرمه پیرا اولمشد
 خدا المبین من یم ولا نقطه علی ام
 فافزجهما یکن اسامین کان به فخری

وعلم کییاده بوبیت پذیر ایله صحیفه کار نسخه تحریر اولمشد
 خدا الفزآر والطف و نئی شبیه برق اذا احسنه فزجا ملک الغریب الشرفا

نایب
 غیاثی بیست کلدی حصار
 نیازاله ایضا حسرت زبانه

[illegible]

بار بسعد و زینب بیاضی کلندی
 طوفان و دنیا نمی آید
 ماز و سوسه در شمع طالع
 منقذی صوفی از آتش
 صوفی از حسن کرم کرم کرم
 آج جان کوزیر از نظر کرم
 پیکره انبیا کرم کرم
 زندان سبب جادو کرم
 عبسی هم در اوج کرم
 در بار صفات یاج کرم
 دنیا عین کرم کرم
 کبیری او در کرم
 بار بسعد و زینب بیاضی کلندی
 طوفان و دنیا نمی آید
 ماز و سوسه در شمع طالع
 منقذی صوفی از آتش
 صوفی از حسن کرم کرم کرم
 آج جان کوزیر از نظر کرم
 پیکره انبیا کرم کرم
 زندان سبب جادو کرم
 عبسی هم در اوج کرم
 در بار صفات یاج کرم
 دنیا عین کرم کرم
 کبیری او در کرم

[illegible]

نام محمد قدوس علیہ السلام فرستاد
 الحمد لله الذي اذهب عنا الحزن ان ربنا لغفور شكور
 قال الله اومئى كتابه الكريم ان يسئلكم فرجة
 منس القوم فرح منكم وتلك الايام نداولها
 بين الناس وقال النبي عليه السلام الحق
 يصيب المؤمن ولا يصيب الموملا ورجع الاكابر
 كفارة لذنوبه حتى القرعة والمرة وقال الله
 الاطى القرعة اولها جراحة وآخرها راحة
 ويقول العبد الفقير والمملوك الخيرة القرعة
 فرجة في السبد يخرج عنها العفونات فلهذا
 يكتب على صورة القرعة اللهم اجعلها قرعة
 يستمتع القرعة وجراحة يستغيب الراحة
 واجعلها كفارة للذنوب وكفى فقه للكرب
 باخبار الكسور وطبيب القلوب
 از تکره حسن صبه

تعريف علم باصول يعرف بها احوال ابنية الكلم التي ليست باجواب
 موضوعات الاحوال المذكورة من الاعمال والادغام والابدال والحذف **وغير ذلك**
خاصية العصبه عن الخطا في الكلام العربية **تأدية** ابنية مو

علم النحو

تعريف علم بقوانين يعرف بها احوال التركيب العربية من حيث الاعراب البناء والافعال
 التركيب العربية وموضوع العلم ما يبحث في ذلك العلم عن اعراضه الذاتية
خاصية العصبه عن الخطا في المقال حتى يكون ذريعة الى علم البيان وهو الى معرفة القرآن

علم المنطق

تعريف آله قانونية تعصم اعانتها الذهن عن الخطا في الفكر
موضوعه المعلومات التصورية والتصديقية من حيث اصطلاحها الى المجالات التصورية
خاصية العصبه عن الخطا في الفكر

علم المنطق

تعريف علم يعرف به احوال اللفظ العربي التي بها يطابق اللفظ مقتضى الحال
موضوعه احوال اللفظ العربي المذكور في التعريف
خاصية الاحتراز عن الخطا في تأدية المعنى المراد واما البعث والفضاضة فهي الغائبة
 بين علم المعاني والبيان والمبدع

علم الحكمة

علم حكمت واسطة عقد علوم ودرّة الناج سلاطين روم نتيجة كمالات انش
 ووسيلة معارف سبحانه وحكمت بر علمه ركه موجودات خارجية كذا احوال الله
 بحث ايد نفس الامر وواع اولد بعى او زره طافت بشرية مقدار نجه
 موضوع حكمت موجودات خارجية در غایت حكمت نجات ابدية وسعادته

علم الهيئة

علم سينك بين العلوم قدر آسمان كبر برتر ومرتبه سى طاق عرش انظار دقيقة
 وافكار ايقه صاحبلى بو علم شريفه مائل وعلوش ننه قائم ركه شرف علم شريفه
 حسبى ايد در **تعريف** علم هيت بر علمه ركه اجرام بسيطه كذا علوية وعلمية سنك
 احوال انشكالى واوضاع معادير وابعادى الحكمة معلوم اولور **موضوعه** اجرام فلكية
 حيث مزبوره ايله **خاصية** فائده سى كمال قوت و قدرت صلح كيتايه و توفد

علم اصول الفقه

تعريف علم اصول فقه ر قواعد علمه ركه اول قواعد سببى ايد علم فقه على وجه التحقيق
 وصول بولمق اولور **موضوعه** ادلة شرعية كيلة در احكام شرعية اجمالية كذا
 كيفت استنباطى جينتمى ايد مباديسر عر ميتدن وبعض علوم شرعية دن مأخوذ در
 غرض تحصيل كلة استنباط احكام **خاصية** احكام شرعية بر على وجه الصحة استنباط
 و بو علم اكر چه علوم آليه دندر اما علوم اصلية مرتبه سنى منقذ
 قال انا الى الفضول اذا تقرر الوصول بالاصول نطق الله بالفضل

[illegible][illegible]

[illegible][illegible]

و این کتاب در شهر کربلا در روز شنبه ۱۲۰۰
در روز ۱۲۰۰ در شهر کربلا در روز شنبه ۱۲۰۰
در روز ۱۲۰۰ در شهر کربلا در روز شنبه ۱۲۰۰

[illegible]

۲۰
 از غمت فاده و جاکت سخن
 آلوده من چو بکبت سخن
 جز ناله توان بود و سخن
 کرب سخن چو بکبت سخن

فصل
در بیان اشعار و کلام
طوبیاش

کس نتر جو چند واری
چو رنید و کوه چو پشته
ماه بستان شکست یکیش
ریبان بود خطبار و در
گاه با بستر زار شکسته
پرخش چو یکیش
عاقبت نعل و اور خاکی
اغافل و کرب اغلا

حالی
که سخن از کوه و کوهستان
صبر کن در این
مهر و ماه
که در این روز
که در این روز

۴۰
فردوس رشیدی و رشیدی
نظم خجسته رشیدی و رشیدی
کج

و بحسب امر حاکم قندیل

This image shows a blank, aged, cream-colored page, likely an endpaper or flyleaf of a book. The paper has a slightly textured appearance with some minor discoloration and small dark spots, possibly due to age or handling. A vertical crease is visible near the left edge, suggesting it was once part of a bound volume. There is no text or other markings on the page.

تولدت نشا در ریح شمس التقرن الحجه علی الیوب
مقر احدی کجور سی بود جلد سحر الیوب بر کویک شیشه ای
تولید اغزنز محکم تین لیوب و گندز و حق تین لیوب نازا وسط
بر کون کیم دور بعد شیشه دنده بزرقی اول که کرد اول قصد
بر شقا لریک سحر رب ه طره اید س معهود اجزا روض قور
اعلا یا نزه فزیم اولور عقرب عقاب

اونه ایکی درم کبریت صویر الوب کز درم زیر بقر تبه جامک ایچنه
اول کبریت صویر اوزرینه قویوب شیشه دض تین لوب نار خلط
بشوره سن بر بیاض کچ کبر اولور بعد بر کوچ شیشه ایچنه
نار شیده بر ساعت مقدار بر شور سن تا که قینیا واریه بعد
صوغه شیشه مرد الیوب بقاروب دیان ایچنه بر مقدار توت
اعلا کش اولور استرک قینار کن بر دسه ورن ایچنه قوت
اعلا اولور
خالص صدف رنده سر اوج درم بر بوجی

انجو خردہ سخی اولو فوراکین بر ایشتر طالع لیجونه صور و اعلو
کما فی خط اوله بعدہ برهم درم کتره بر حل ایدہ جب قدر ماور
عن ایسیوب حل اولد قده ازناز و کور و لسانه اهرانک اوز
عن ایسیوب کال مرتبه سخی ایسیوب عید اولد قده حیدر ایسیوب
ولد سن صکره کوکچینس جبرکون بر کیمه تهر شکم ایسیوب زور
مردوب بر ساعت دنه صکره حق راست بر حوتہ بار صفت بیاض

[illegible][illegible]

۴
از غمت افتاده در جابت سخن
آلوده من به جابت سخن
چون راه نوان بفرموده سخن
کرب بسخن جانت سخن

فصل
عالم است که در این عالم
طوایف از خلق و از جنات
کس نترسد و دایم با او
چهره نیکو جوید و بوی خوش
می دهد

بدرود فرمود و ارشاد کرد برادران من
اینکه هیچ شیئی را از این عالم از خود بیرون
نبردید

و آنجا بنشیند و از احباب این کجی
در یک مجلس هر حاضرین را به نام

۹
ما در بیان تشکبات این
رسمان بر دو صلبا بر دو دستار
که با بیشتر تمام است
پوشیدن چنانست
عادت نرالی و در خانه
اغلا و در کربن غلا

۵
 سرمه که از این شکر و صندل
 بسازد بر چشم انداختن
 که چشم را از این شکر و صندل
 که چشم را از این شکر و صندل

لوگرت تا در ریبی شمس التقری الجبل الی یوب
مقر اصدن کچره سی بود جدی سی الی یوب بر کوچک شیشه اچند
قویوب اغزنر محکم تین لیوب و کندنر حق تین لیوب نازا وسط اید
بر کون کیمه دوره بعد شیشه دنده بر قرض اوله کر کدر اول قصدن
بر متقار یک دوری ربه طره اید سن معهود اجزای در قور سونه
اعلا یا نزم فرنگ اولور عترب عتقاب

اونه ایکی درم کبریت صویر الوب سکر درم نریق تبه جامک اچنه قویوب
اول کبریت صویر اوزرینه قویوب شیشه دض تین لوب نارخلقه
بشوره سن بر بیاض کچ کبر اولور بعد بر کوچک شیشه اچنه قویوب
نارشدیده بر ساعت مقدار بر بشوره سن تا که قینیا واریه بعد اندر
صوغده شیشه مرد ایلویوب بقاروب دیان اچنه بر مقدار قوته سن
اعلا کش اولور استرک قینارکن بر دس ورف اچنه قویوب
اعلا اولور خالص صدف رنده سر امج درم بر بوجی درم

انجو خردده سخن اولش را این برر ایشتر طالع لیچونه صور و اعلو و
 فایده غلط اوله بعد بهر درم کتره پس حل ایده جک قدر ماو لیچونه
 حتم ایلیوب علی ولد قده از نازار دگر اولدانه اجزانک اوزرینه
 حتم ایلیوب کمال مرتبه سخن ایلیوب حیدر اولد قده حتم ایلیوب
 ولد سن صکره کوکریچین چرکون بر کیمه تر شکم ایلیوب زور ایش غدا
 حدرب بر ساعت دهن صکره جفا راسن بر حوقه بار حینه بیاضه شیشه

بش درم سوزش لادن سوزش طریقی بود در یوز درم لادن
پارچه یا رجه ایدر چه هر قدر این کچیه اچنه قوی پ نار او سست اوست
او را قند و قوی بال بومر که از بدنه اندر س سحج کل افیه
و حدود کچیر قوی س بر ساعت دوره غطر دینه چوکه او زرنده
خالص لادن کچیه قاشق ایدر س بعد طهر ایکه اچنه
نار او لادن بش در هم لادن ایدر پ شویله قوی س بر پارچه
س نیمش کرچ بر چاق اچنه قوی پ یرم و قیه صو قوی پ
کرچ سوزنده بر اغاچ ایدر قار شدر پ حل اوله بعد بر غیر چاق اچنه
لادن قوی پ او زرنده بر علی ایدر س صکره لادن بر ساعت مقدار
اول بر اولان سوا اچنه در روپ حل اوله قند تکرار بر علی ایدر
لادن سحج کل اچنه چاق ایدر قوی پ سوز چکنی دوره بیاض
بدر طهر او نش اول بش در هم لادن و بش در هم زیتونه
زمن اوچ در هم حل بند یاغ بر چکر دک عینر بر یک دک مسکن
یوز در هم کلاب خالص ز کور اجزا بر رتبه جاعنه وضع ایدر و
کلاب خالص و خا اچنه قوی پ بعد بر رتبه جاعنه او زرنده قوی پ
تین حکم بر طرف و کنار حکم صو ایدر نار خلطه ایدر تقصیه
ایلیپ اندر س صو قند شامه ایدر س برای اوچ اچنه
الکدره انش کل ز چاق قوی پ بعد اگر فغان سوز قوی پ بر غیر چاق
اچنه بر او لادن ایدر قار شدر بر حل اوله قند تکرار بر علی ایدر

